

**Revolution Studies**  
*Vol.01, No.02, Autumn & Winter 2023-24 (Serial 2)*

## **Comparative Analysis of the Islamic Revolution and Critical Theory in the Field of Attitude Towards the International System**

Ayub Nikunahad<sup>1</sup>

Doi: 10.22034/fademo.2024.444832.1032

Omid Khazaie<sup>2</sup>

Mohsen Biuck<sup>3</sup>

### **Abstract**

The centrality of the discourse of the Islamic Revolution of Iran as one of the biggest popular revolutions of the 20th century and in a sense the first post-modernist revolution has been based on a critical thought in domestic and international dimensions. In fact, the Islamic revolution by challenging and criticizing the concepts and teachings of the modern world, such as the emergence of modern man with a new identity, the rule of macro-narratives, and the one-line narrative of history and development, which formed the basis of the discourse of modernism, and by rereading and breaking the foundations of these categories and creating an epistemological break, has opened a new horizon among the theories of revolutions and the development path of societies. The present research seeks to answer the question that in a comparative comparison, can the phenomenon of the Islamic Revolution in the field of attitude towards the international system be equated with the critical theory of the Frankfurt School? The research method is based on the comparative analysis and its tools are based on the available documentary resources based on the goals, slogans, views and readings of the leaders of the Islamic Revolution. The findings of the research show that despite the verbal and expressive similarities between the slogans and goals and views of the Islamic revolution and critical theory, the epistemology and methodology of the Islamic revolution and critical theory cannot be the same and in terms of the meaning of these two schools, each of them is a unique worldview and discourse.

**Keywords:** Iran's Islamic revolution, critical theory, international relations, comparative comparison, change and transformation.

---

1. Assistant Professor of Khatam Al-Anbia University of Air Defense, Aja, Tehran, Iran. (Corresponding author) [anikunahad@gmail.com](mailto:anikunahad@gmail.com)

2. PhD in International Relations, Kharazmi University, Tehran, Iran. [omidkhazaii888@gmail.com](mailto:omidkhazaii888@gmail.com)

3. Assistant Professor of Department of Islamic Education, Faculty of basic sciences, Khatam Al-Anbia Air Defense University, Tehran, Iran. [mohsen.b.t89@gmail.com](mailto:mohsen.b.t89@gmail.com)



## تحلیل تطبیقی از انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی در حوزه نگرش به نظام بین الملل

ایوب نیکونهاد<sup>۱</sup>

Doi: 10.22034/fademo.2024.444832.1032

امید خزایی<sup>۲</sup>

محسن بیوک<sup>۳</sup>

**چکیده:** مرکزیت گفتمانی انقلاب اسلامی ایران به عنوان یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های مردمی قرن بیستم و به تعبیری نخستین انقلاب پست مدرنیستی مبتنی بر یک اندیشه انتقادی در ابعاد داخلی و بین المللی بوده است. در واقع انقلاب اسلامی با به چالش کشیدن و نقد مفاهیم و آموزه‌های دنیای متجدد همانند ظهور انسان مدرن با هویتی جدید، حاکمیت فراروایت‌های کلان و روایت تک‌خطی از تاریخ و توسعه که پایه و اساس گفتمان مدرنیسم شکل می‌داد و با بازخوانی و شالوده شکنی از این مقولات و ایجاد گسست معرفت‌شناسانه، افق جدیدی در میان نظریات انقلاب‌ها و مسیر توسعه جوامع گشوده است. طرح مفاهیم و آموزه‌های جدید و ارائه قرائت‌های متکثر از پدیده‌های مختلف در نظام بین‌الملل با تأکید بر آموزه‌های ارزشی و غیرمادی و رهایی بخشی انسان از ساختارهای استعمار گونه موجود از جمله این مفاهیم نقادانه بوده است. پژوهش پیش‌روی در پی پاسخگویی به این پرسش است که در یک مقایسه تطبیقی آیا می‌توان پدیده انقلاب اسلامی را در حوزه نگرش به نظام بین‌الملل را با نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت یکسان انگاشت؟ روش پژوهش بر اساس روش تحلیل تطبیقی و ابزار آن بر اساس منابع موجود کتابخانه‌ای بر اساس اهداف، شعارها، دیدگاه‌ها و قرائت‌های رهبران انقلاب اسلامی است. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که با مطالعه و بررسی اصول نظریه انتقادی و تطبیق آن با مبانی شکل‌دهنده به انقلاب اسلامی می‌توان گفت با وجود شباهت‌های لفظی و بیانی بین شعارها و اهداف و دیدگاه‌های انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی، اما به علت تفاوت در مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی انقلاب اسلامی ایران و مکتب انتقادی، نمی‌توان این دو را یکسان پنداشت و به لحاظ بار معنایی این دو مکتب علیرغم شباهت‌های لفظی هر یک برخاسته از جهان‌بینی و گفتمان منحصر به فردی هستند.

**کلیدواژه‌ها:** انقلاب اسلامی ایران، نظریه انتقادی، روابط بین‌الملل، مقایسه تطبیقی.

۱. استادیار دانشگاه پدافند هوایی خاتم الانبیاء (ص)، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

anikunahad@gmail.com

omidkhazaii888@gmail.com

۲. دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

۳. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم پایه، دانشگاه پدافند هوایی خاتم الانبیاء، تهران، ایران.

mohsen.b.t89@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۱

## ۱. مقدمه

انقلاب اسلامی ایران، انقلابی بزرگ و دارای آثار و پیامدهای جهانی بود که فارغ از سیطره رویکردها و نظریات حاکم بر ساختار نظام بین‌الملل و حاکمیت قرائت‌های پوزیتیویستی و رئالیستی از روابط بین‌الملل که صرفاً بر ابعاد مادی و روابط عینی قدرت بین کشورها تأکید داشت رخ داده است. همین ماهیت متفاوت و متعارض و انتقادی انقلاب ایران در مقایسه با سایر انقلاب‌های مشابه و محیط حاکم بر نظام بین‌الملل است که برخی از آن به‌عنوان نخستین انقلاب فرا مدرن و به تعبیری دیگر اولین شورش بزرگ بر ضد نظام‌های زمینی یاد کرده‌اند. ویژگی‌های منحصربه‌فرد انقلاب ایران که با نظریات تثبیت‌شده مدرنیستی در تعارض بود توجه جهانیان خصوصاً نظریه‌پردازان و سیاستمداران را به خود معطوف و آن‌ها را وادار به بررسی همه‌جانبه و تحلیل ابعاد مختلف این انقلاب ساخت چراکه وقوع این انقلاب که برخلاف روندهای موجود شکل‌گرفته بود و رهیافت‌ها و رویکردهای نظری موجود در باب تبیین شکل‌گیری انقلاب‌ها، قدرت ارائه یک تحلیل جامع از آن نداشتند.

به علت حاکمیت آموزه‌ها و قرائت‌های پوزیتیویستی بر عرصه نظریات علوم اجتماعی و تعیین چارچوب برای علل وقوع انقلاب‌ها، مفاهیم و آموزه‌های انتقادی انقلاب اسلامی ایران یک نوع شالوده‌شکنی و اعتراض به نظریه و خط ثابت و عمومی برای حیات ملت‌ها به شمار می‌رود. انقلاب ایران با رویکرد دینی و فرهنگی و با تأکید بر مفاهیمی همچون ارزش‌ها، هنجارها، بازگشت دین به عرصه عمومی و سیاست، ارائه یک تفسیر خاص و چندساحتی از انسان و جهان (برخلاف قرائت تک‌ساحتی مدرنیسم)، نقد ساختارهای موجود و عملکرد قدرت‌های برتر در پدیدارشدن وضعیت نابسامان کنونی جهانی، ضدیت با هژمون‌گرایی، به چالش کشیدن نظم مبتنی بر وجود نظام دوقطبی، تصویرسازی انقلاب برای آینده بشریت و ارائه یک آلترناتیو برای نظم جهانی که با عدالت‌خواهی و برجیدن ساختارهای ناعادلانه موجود و رهایی ملل تحت انقیاد و سلطه که به‌وسیله ساختارها و نظم قدرت‌های برتر ایجادشده بود پا به عرصه وجود نهاد.

بررسی ماهیت، اهداف و اصول انقلاب اسلامی ایران بیانگر آن است که نظریات جریان اصلی در زمان وقوع انقلاب در ایران، نمی‌توانند به‌درستی و به شکل کامل و جامع علت وقوع

پدیده انقلاب اسلامی و کنشگری آن در محیط بین‌المللی را مورد بررسی و تحلیل قرار دهند اما در میانه دهه ۱۹۸۰ میلادی نظریه‌ی انتقادی در حوزه روابط بین‌الملل پدیدار می‌شود که نگاه انتقادی به وضعیت موجود داشته و با به چالش کشیدن و نقد ساختارهای موجود در صدد حرکت و دستیابی به وضعیت مطلوب مورد نظر خود که همان رهایی‌بخشی به انسان تحت استثمار ساختارهای سلطه است برآمده است. تشابهاتی در حوزه ادبیات و گفت‌وگو انقلاب اسلامی با مکتب انتقادی که تحت عنوان مکتب فرانکفورت در ادبیات نظام بین‌الملل مشهور شده و بسط یافته است وجود دارد و این مسئله سبب شده است تا تعدادی از پژوهشگران با در پیش گرفتن رویکردهای تقلیل‌گرایانه سعی در سازگاری و پیوند دادن بین گفت‌وگو انقلاب اسلامی و مکتب انتقادی داشته باشند و حتی شکل‌گیری انقلاب اسلامی را تحت تأثیر نظریه انتقادی در نظام بین‌الملل تلقی نمایند. در این پژوهش به دنبال طرح و پاسخگویی به این پرسش برآیم که در یک مقایسه تطبیقی آیا می‌توان پدیده انقلاب اسلامی را در حوزه نگرش به نظام بین‌الملل را با نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت یکسان انگاشت؟ روش پژوهش بر اساس روش تحلیل تطبیقی و ابزار آن بر اساس منابع موجود کتابخانه‌ای است.

با وجود آن‌که در حوزه تشریح نظریه مکتب انتقادی کتب و مقالات متعددی به زبان فارسی به نگارش درآمده است اما در حوزه کاربردی این نظریه در تطبیق با مفاهیم و مقولات انقلاب اسلامی ایران کمتر اثر پژوهشی تا زمان نگارش این مقاله در دسترس است. از جمله مقالات پژوهشی که هم‌راستا یا این موضوع تاکنون به نگارش درآمده است می‌توان به مقاله یزدانی و همکاران (۱۳۹۰) در پژوهشی تحت عنوان «انقلاب اسلامی ایران، نظام بین‌الملل و نظریه انتقادی» اشاره کرد که این اثر صرفاً به بحث درباره دگرگونی اجتماعی در سطح داخل و در نظام بین‌الملل بر اساس نظریه انتقادی و انقلاب اسلامی ایران پرداخته است و از بحث و بررسی کامل و جامع در خصوص سایر ابعاد مکتب انتقادی در تطبیق با انقلاب اسلامی ایران غفلت شده است. رسولی ثانی آبادی و بیات مختاری (۱۳۹۵) در مقاله پژوهشی تحت عنوان «واکاوی صدور انقلاب اسلامی ایران: در پرتو نظریه انتقادی روابط بین‌الملل» به بررسی و واکاوی مقوله صدر انقلاب اسلامی مبتنی بر نظریه انتقادی روابط بین‌الملل پرداخته و پژوهش آن‌ها تبیین‌کننده مؤلفه‌های رهایی‌بخشی به نوع بشری، دگرگونی در سازوکارهای حاکم بر نظام جهانی، عدالت‌گستری و نفی هژمونی بین‌المللی بر اساس نظریه انتقادی است در حالی که این

مفاهیم صرفاً یک بعد از ابعاد نظریه انتقادی به شمار می‌آیند. از جمله سایر آثاری که سعی شده است تا به بررسی نظریه انتقادی هم‌راستا با دیدگاه رهبران انقلاب اسلامی به نگارش درآیند می‌توان به قربانی شیخ‌نشین و محمودی کیا (۱۳۹۶) در مقاله پژوهشی تحت عنوان «بررسی مفهوم رهایی بخشی از نظر امام خمینی (س) و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل»، جوادی ارجمند و حق‌گو (۱۳۹۰) در مقاله پژوهشی تحت عنوان «عدالت جهانی در اندیشه امام خمینی ره و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل»، چیت فروش و اسلامی (۱۳۹۶) در مقاله پژوهشی تحت عنوان «بررسی تطبیقی مقولات نظام بین‌الملل از دیدگاه امام خمینی و نظریه انتقادی» اشاره کرد. ویژگی اصلی این مقاله که آن را از سایر آثار متمایز می‌کند پرداختن کامل به نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل بر اساس چهار بعد کلی مباحث فرا نظری، نقد نظریه‌های روابط بین‌الملل، توضیح بدیل از روابط بین‌الملل و امکان تحول در روابط بین‌الملل و ترسیم الگوی مفهومی از آن و مشخص کردن شاخصه‌های هر یک از این ابعاد است که سعی شده است هر یک از ابعاد و شاخصه‌ها در تطبیق با انقلاب اسلامی ایران مورد بررسی قرار گیرند. در پژوهش‌هایی که تاکنون در حوزه مطالعه مفاهیم انقلاب اسلامی با مکتب انتقادی به نگارش درآمده است بدون توجه به مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی انقلاب اسلامی با مکتب انتقادی با پیش گرفتن یک نگاه تقلیل‌گرایانه سعی شده است تا مفاهیم انقلاب اسلامی را با مکتب انتقادی سازگار نمایند اما این پژوهش در پی این است که ضمن مطالعه تطبیقی انقلاب اسلامی با مکتب انتقادی این یکسان‌انگاری دو مکتب را مورد نقد قرار دهد.

## ۲. چارچوب نظری (نظریه انتقادی)

با وجود صبغه تاریخی نظریه انتقادی در علوم اجتماعی که از دهه ۱۹۳۰ به بعد که حوزه‌های فلسفه سیاسی، هنر، ادبیات، تاریخ، فرهنگ و ... را در بر گرفته بود (Bolanos, 2013, P. 2) اما در حوزه روابط بین‌الملل چشم‌انداز نظریه انتقادی در دو معنای عام (شامل طیف وسیعی از دیدگاه‌های انتقادی در روابط بین‌الملل از پساتجددگرایی و پساساختارگرایی تا فمینیسم و نظریات نو مارکسیستی) و خاص خود (متأثر از دیدگاه‌های مکتب فرانکفورت و افرادی نظیر آنتونیو گرامشی، ماکس هورکهایمر، تئودور آدورنو، یورگن هابرماس و...) از

دهه ۱۹۸۰ به بعد مطرح شده است. با این وجود رابرت کاکس برای نخستین بار مفهوم نظریه انتقادی را در حوزه روابط بین‌الملل وارد کرده است (مشیرزاده، ۱۳۹۱، صص. ۲۱۴-۲۱۳). نظریه انتقادی در معنای خاص خود در حوزه روابط بین‌الملل در چهار حوزه مباحث فرا نظری، نقد نظریه‌های روابط بین‌الملل، امکانات تحول در نظام بین‌الملل و روابط بین‌الملل موجود و توضیح بدیل از روابط بین‌الملل سامان یافته است؛ که لازم است این چهار حوزه مورد بررسی بیشتر قرار گیرد.

### ۱-۲. مباحث فرا نظری

یکی از ویژگی‌های مهم مکتب انتقادی در مقایسه با سایر نظریات جریان اصلی روابط بین‌المللی، ورود این نظریه به حوزه مباحث فرا نظری است. وجه اول نظریه انتقادی در حوزه مباحث فرا نظری نقد مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی تجربه‌گرایی و اثبات‌گرایی است که به‌نوعی به ساختارگرایی انتزاعی باور دارند. از نظر نظریه انتقادی، دگرگونی تاریخی که نتیجه فعالیت جمعی انسانی است دارای یک وجه انسان‌گرایانه و تاریخی است. از این منظر تغییر اجتماعی فرایندی انباشتی و باز فرجام است که انتهای آن نامشخص بوده و برای رسیدن به یک وضعیت خاص ضرورتی وجود ندارد بنابراین تاریخ‌مندی هر پدیده‌ای وابسته به سیر تاریخی خاص خود است. صاحب‌نظران مکتب انتقادی بر این باورند که واقعیت اجتماعی به محدودیت‌های ساختاری منحصر نمی‌شود و سوژگی انسانی یا کارگزاری انسانی که در برگیرنده «آگاهی» است می‌تواند هم محدودیت‌های امر ممکن در ابعاد بینا ذهنی انگاره‌ها، ایدئولوژی‌ها و نظریه‌ها، ساختارهای اقتصادی-اجتماعی غالب، نهادهای اجتماعی و... را تغییر دهد و هم در فرآیند خود آفرینی اجتماعی به‌صورت آگاهانه، روابط انسان با جامعه و طبیعت را قوام ببخشد. (مشیرزاده، ص. ۲۱۶). به همین دلیل است که رابطه متقابل میان کارگزار و ساختار و ساخت اجتماعی واقعیت در حوزه روابط بین‌الملل یکی از وجوه بارز مباحث صاحب‌نظران نظریه انتقادی است. در حوزه مباحث فرا نظری نظریه انتقادی دومین مفهوم مدنظر صاحب‌نظران، مفهوم «روشنفکر ارگانیک» است. (قوام، ۱۳۸۵، ص ۱۰) طرفداران نظریه انتقادی در حوزه روش‌شناختی، با نفی هژمونی روش علمی واحد و دفاع از تکرر رهیافت‌ها در

حوزه شناخت (با نفی رها از ارزش بودن شناخت) بر این باورند که امکان ارائه واقعیت‌های متعدد از چشم‌اندازهای متفاوتی وجود دارد که این مسئله خود ریشه در جایگاه‌های اجتماعی متفاوت دارد.

سومین اصل مباحث فرا نظری نظریه انتقادی «نقد علم مدرن» است. هابرماس با برشمردن سه دسته علائق شناختی فنی، عملی و رهایی‌بخش بر این اعتقاد است که دسته سوم علائق شناختی، بنیان شناخت انتقادی است و دغدغه آن ایجاد دگرگونی و در نهایت نیل به رهایی است. از نظر نظریه‌پردازان انتقادی، نظریات سنتی علوم اجتماعی صرفاً به دنبال کشف واقعیات بوده و این شناخت که ناشی از توصیف جهان است به دلیل محدود بودن عقلانیت موردنظر در آن‌ها، بنیان‌های جامعه‌ای را که توصیف می‌کنند موردنقد قرار نداده و از طریق دست‌کاری‌های ذهنی به دنبال اعمال کنترل و تثبیت حفظ موجود هستند. درحالی‌که الزام به تغییر بنیادین جامعه (تغییر وضع موجود) یکی از باورهای اصیل نظریه انتقادی است (Moolakkato, 2009, P. 440)؛ که این خود ناشی از اصالت بخشی به کارگزاری انسانی است. از این جهت است که نظریه‌پردازان این جریان، واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی را در زمره شناخت‌های فنی و عملی (تفسیری) که در پی فهم رویه‌های جاری در روابط بین‌الملل از منظر کنشگران آن است می‌داند و بر واقع‌گرایی نوع سوم (واقع‌گرایی انتقادی) که در پی ایجاد تغییر است برآمده‌اند گرچه تأکید آن‌ها در تحول تاریخی شناخت بر مبنای دگرگونی در شرایط در جریان زمان است.

۷۴

## ۲-۲. نقد نظریه‌های روابط بین‌الملل

پرداختن به مباحث فرا نظری (هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی) در روابط بین‌الملل در چارچوب نظریه انتقادی، زمینه را برای نقد نظریه‌های روابط بین‌الملل فراهم کرده است. از منظر صاحب‌نظران نظریه انتقادی، گفتمان‌های مسلط نظری در روابط بین‌الملل به علت عدم رهایی از روابط قدرت، تأمین‌کننده منافع و علائق خاصی بوده و به رشته‌ای هژمونیک در نظام بین‌الملل شکل می‌بخشند. نقد نظریه‌پردازان جریان انتقادی در روابط بین‌الملل، عمدتاً به سمت‌وسوی واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی است که به علت پذیرش جدایی علم از ارزش،

با وجود ناعادلانه دانستن ترتیبات اخلاقی موجود در نظام بین‌الملل، بر ادامه کار کردن با نظام بین‌الملل تأکید دارند و با پذیرش نظم بین‌المللی بر خواسته از آن، صرفاً برای حل مشکلات، اختلالات و کژ کارکردی‌های موجود در نظام بین‌الملل تلاش کرده و آن را مورد تردید قرار نمی‌دهند و می‌کوشند تا راه‌های اعاده تعادل در صورت برهم خوردن ثبات سیستم بین‌المللی را پیدا کنند (CoX, 2002, P. 46). از دیدگاه نظریه‌پردازان انتقادی به علت تأکید بر سرشت ثابت و لایتغیر انسان، دولت‌ها، منافع و... از نگاه تاریخی برای اثبات ادعاهای خود در مورد عدم تحول بهره گرفته تا به این نتیجه دست یابند که آینده مانند گذشته است و به همین دلیل است که حتی واقع‌گرایان کلاسیک علیرغم داشتن نگاهی تفسیری و هرمنوتیک به روابط بین‌الملل، سنت‌های موجود در روابط بین‌الملل را مورد تردید و نقد قرار نداده و به علت نداشتن معیار مستقل در نقد محدودیت‌های سنت، به سکوت‌های سنت احترام می‌گذارند و به دنبال بررسی ریشه‌های تاریخی امکان‌پذیری آن نمی‌روند بنابراین نمی‌توانند ابعاد عمیق بحران در سیاست جهانی را درک نمایند.

در مجموع نظریه‌پردازان جریان انتقادی، نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل را به علت دولت‌محوری، باور به نظام موازنه قدرت، سلسله مراتبی بودن نظام قدرت، بی‌توجهی آن‌ها به نیروهای اجتماعی، ابعاد هنجاری و نهادهای نظم موجود، بی‌توجهی این نظریه‌ها به عمل و کارگزاری انسانی و ساختارگرایی رادیکال آن‌ها، مورد نقد جدی قرار می‌دهند.

### ۳-۲. توضیح بدیل از روابط بین‌الملل

در حالی که دغدغه نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل حفظ نظم و ثبات قوام‌یافته در ساختار بین‌المللی است اما نظریه‌پردازان و پیروان جریان انتقادی تلاش دارند تا ضمن بررسی جامعه‌شناسی تاریخی وضعیت موجود، از آن طبیعت‌زدایی و شیئت‌زدایی کرده و پیامدهای ناعادلانه آن را مورد تأکید قرار دهند. سنخ مسائل نظریات جریان اصلی دربرگیرنده مسائلی همانند امنیت دولت‌ها، موازنه قوا، قدرت و ... است در حالی که نظریه انتقادی دغدغه هنجاری در روابط بین‌الملل دارد و با نگاه تغییر به روابط بین‌الملل می‌نگرد (Linklater, 2007, P. 53). مفهوم دیگری که در توضیح بدیل از روابط بین‌الملل در نگاه مکتب انتقادی به چالش

کشیده می‌شود مفهوم «هژمونی بین‌المللی» است. از منظر نظریه‌پردازان جریان انتقادی، هژمونی بین‌المللی و قدرت طبقات مسلط صرفاً ناشی از اجبار نیست و این رضایت دیگران است که سبب شده تا مجموعه‌ای از انگاره‌ها در مورد نظم اجتماعی که تأمین‌کننده منافع خاص است به یک امری عام و موردقبول همگان تبدیل شود. سلطه هژمونیک علاوه بر آنکه دارای بعد فرهنگی و ایدئولوژیک بوده و ریشه در هژمونی داخلی (قدرت طبقه اجتماعی مسلط) دارد بلکه در درون اقتصاد جهانی به یک ساختار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تبدیل شده است. در واقع سلطه هژمونی در نظام بین‌الملل دارای ابعاد نمادین (هنجار سازی بین‌المللی) و نهادین (ساختار سازی بین‌المللی) است. از نظر آن‌ها، نهادهای بین‌المللی «تجسم قواعد تسهیل بسط نظم جهانی هژمونیک» هستند که هم با ساختار سازی و هم با هنجار سازی برای نظم جهانی در سطح ملی و بین‌المللی به نحوی به سلطه هژمونیک نیروهای اجتماعی و اقتصادی مسلط مشروعیت می‌بخشند. در این راستا قدرت‌های سلطه‌گر و هژمون سعی دارند تا با جذب نخبگان پیرامونی در جهت از بین بردن یا تضعیف منابع بالقوه ضد هژمونی عمل کرده و حتی انگاره‌های ضد هژمونیک آن‌ها را جذب کرده تا آن را با آموزه‌های هژمونیک خود سازگار سازند. از نظر رابرت کاکس وجود قدرت مسلط در نظام بین‌الملل به تنهایی نمی‌تواند موجب نظم بین‌الملل گردد بنابراین شرط کافی برای ظهور نظم بین‌المللی داشتن هژمونی در هماهنگی با سه عنصر قدرت، ایده و نهاد است (Cox, 1983, PP. 102-106). از نظر کاکس نظم هژمونیک، نظمی نیست که یک دولت سلطه‌گر با بهره‌گیری و اعمال زور و سرکوب دیگر دولت‌ها به استقرار آن مبادرت ورزد، بلکه نظمی است که همه واحدهای سیاسی آن را از همه جهات منطبق و هم‌سو با منافع کل سیستم بین‌المللی می‌انگارند؛ بنابراین این نوع از نظم دربرگیرنده نوع خاصی از سلطه فرهنگی و ایدئولوژیک است که ضمن داشتن ماهیت انعطاف‌پذیر بر تفاهم جمعی و رضایت عمومی استوار است در واقع، در سلطه هژمونیک، بازیگر هژمون قادر است تا نحوه اندیشیدن و شیوه‌های عمل و کارکرد سایر جوامع را تحت نفوذ و جهت‌دهی خویش قرار داده است (Cox, 1993: 49-66)؛ مفهوم هژمونی در نظریه رابرت کاکس چیزی بیش از سلطه از طریق تهدید، تحریم، مجازات و تشویق است و شامل رهبری فکری، اخلاقی و ایدئولوژیک نیز می‌شود و به نظم جهانی شکل می‌دهد (Cox, 1981, PP. 140-142). از نظر صاحب‌نظران مکتب انتقادی لازم است ضمن پرهیز از نگاه

تقلیل گرایانه مادی به هژمونی و توجه هم‌زمان به بعد گفتمانی آن، هژمونی بین‌المللی را به چالش کشید. از نظر انتقادی‌ها ساختارهای موجود، طبیعی و دائمی نبوده و دارای یک تاریخ مشخصی هستند و احتمال این وجود دارد که در آینده ترتیبات متفاوتی جایگزین آن‌ها شوند. در حالی که در نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل، رقابت‌ها و تعارضات میان دولت‌ها یک اصل مسلم است و تعارض میان هویت ملی و اجتماع جهانی، یک مسئله اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود نظریه‌پردازان انتقادی به بساختگی نظم موجود و تحول‌پذیری آن توجه دارند (مشیرزاده، ۱۳۹۱، صص. ۲۳۸-۲۳۷).

#### ۴-۲. امکان تحول در روابط بین‌الملل

«امکان تحول در دولت‌ها» مفهوم کلیدی دیگری است که مورد توجه صاحب‌نظران جریان انتقادی قرار گرفته است. در خصوص امکانات تحول در روابط بین‌الملل از منظر نظریه انتقادی لازم است چند مفهوم اساسی را مورد بحث قرارداد. اولین مفهوم در این حوزه بازگشت به «اخلاق هنجاری» است که به معنای کاهش نابرابری‌های جهانی، برقراری عدالت بین‌المللی، احترام به تنوع، تکرر و تفاوت‌هاست که در جهان متکثر از ارزش می‌توان با شکل دادن به اجتماعی جهانی یا به تعبیر ریچارد شپکات «اجتماع جهان وطنانه» در جهت ساختن نظمی نوین، به اصول اخلاقی عام و مورد قبول همگان با در نظر گرفتن تفاوت‌های فرهنگی دست یافت (Shapcott, 2001, P. 3). چراکه مفاهیمی همانند دیپلماسی، دولت مدرن، نهادهای بین‌المللی و... معنای بینا ذهنی هستند که به عادات و انتظارات رفتاری تداوم می‌بخشند اما چون به لحاظ تاریخی، «مشروط» هستند بنابراین دگرگونی‌پذیرند. از نظر لینکلتر این چارچوب نوین سیاست جهانی، بساختن یک نظام جهانی و سیاسی است که از مرزها و چارچوب‌های دولت‌ها فراتر رفته و ضمن افول منافع انفرادی و توسعه منافع مشترک جهانی، با ظهور و گسترش سخاوت بشری از همه سوژه‌های انسانی حمایت می‌کند (Linklater, 1997, PP. 257-258).

دومین مفهوم این حوزه که به نوعی راهکار شکل‌گیری اجتماع جهان وطنانه نیز به شمار می‌آید ضرورت شکل دادن به «گفتگو در عرصه عمومی» است. به تعبیر هابرماس این گفتگو

که در سپهر عمومی بدون محدودیت و با مباحثات باز است در تلاش است تا اقتدار سیاسی را به اقتدار عقلانی تبدیل کند تا بنیان‌های دموکراسی راستین را شکل دهد. نظریه انتقادی با الهام گیری از این مسئله در پی شکل دادن به چنین قلمرویی با انگاره گفتگو در سطح جهانی است اما مانع اصلی برای تحقق این مسئله آن است که قدرت و منابع دولت‌ها قابل مقایسه نیست و از این نظر تنها نیروی استدلال نیست که پیروز می‌شود بلکه داشتن منابع مختلف مادی و غیرمادی و حتی خطابی-زبانی هم می‌تواند باعث سلطه طرف قدرتمند شود. راه حل هابرماس برای این مسئله «اخلاق ارتباطی» است که با توجه به زیست مشترکی که در سطح جهانی وجود دارد حداقل‌هایی از تجارب مشترک و تفاسیر جمعی از موقعیت‌ها وجود دارد که می‌توان برای شروع گفتگو به آن‌ها تکیه کرد و با نهادسازی بیشتر می‌توان زمینه را برای گسترش این زیست جهان را فراهم کرد.

سومین مفهوم این حوزه در نظریه انتقادی، مسئله اجماع برای شکل‌دهی به «نیروهای ضد هژمونیک» در جهت تغییر در نظام بین‌الملل است. نظریه انتقادی که خود را معطوف به دگرگونی می‌داند و نگاهی رادیکال و انقلابی به سازوکار آن برای تحقق آن دارد بر این باور است که بین‌المللی شدن تولید زمینه را برای شکل‌گیری این نیروها فراهم می‌کند. از نظر صاحب‌نظران نظریه انتقادی این جنبش‌های اجتماعی هستند که می‌توانند به‌عنوان نیروهای ضد هژمونیک در جهت دست‌یابی به نظم جهانی عادلانه‌تر، ترتیبات سیاسی و نهادی مسلط را به چالش بکشند که این پروژه سیاسی- اخلاقی نیازمند شکل‌گیری یک بلوک جدید تاریخی است که لازمه آن مبارزه‌ای آگاهانه و برنامه‌ریزی شده‌ای است که روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی مستقر در آن (نظام دولت‌های حاکم و تقسیم‌کار جهانی) را به نقد بکشاند تا صورت‌بندی بدیلی برای استقرار نظم عادلانه فراهم سازند. گرچه شکل‌گیری هژمونی و بلوک جدید تاریخی در نظام بین‌الملل در شرایط فعلی بعید است اما در داخل جوامع به علت وجود جنبش‌های اجتماعی و پیوند آن با روشنفکران که می‌توانند از سرچشمه‌های نظم موجود مشروعیت‌زدایی کنند در دسترس خواهد بود (Moolakkato, 2009, P. 442).

مفهوم دیگری که در حوزه امکان تحول برجسته است مفهوم «رهایی بخشی و سلطه زدایی» است. از دیدگاه مکتب انتقادی، رهایی به معنای رها ساختن بشر از ساختارهای «ستم» در سیاست جهانی و اقتصاد جهانی است که تحت کنترل قدرت‌های هژمونیک قرار دارند

(Habermas, 1982, P. 82) از نظر آن‌ها رهایی متضمن استقلال و خودمختاری یعنی حق تعیین سرنوشت خود است در واقع رهایی متضمن عدالت و امنیت انسانی است که منحصر به دولت‌ها نیست بلکه همه روابط اجتماعی انسانی و همه اجتماعات را در برمی‌گیرد وضعیتی که جهان موجود روابط بین‌الملل بسیار از آن دور است.

بر اساس آنچه در چارچوب نظری پژوهش در خصوص مکتب انتقادی مطرح شده است می‌توان مدل مفهومی پژوهش را به صورت نمای شماتیک زیر ترسیم کرد. کار ویژه این نمای شماتیک آن است که به ساده‌سازی درک مفهومی از چارچوب نظری نظریه انتقادی کمک بسزایی می‌کند در عین حال زمینه را برای تحلیل تطبیقی پدیده انقلاب اسلامی با آن هموار می‌سازد.



شکل شماره ۱- مدل مفهومی پژوهش

(منبع: محقق ساخته)

### ۳. تحلیل داده

#### ۳-۱. انقلاب اسلامی ایران و بحث‌های فرا نظری آن

نظریه‌های فرهنگی انقلاب اسلامی با وجود تعارضاتی که در سطح جهان‌بینی و گفتمان با نظریات صاحب‌نظران مکتب انتقادی دارد؛ اما در مواردی به آن‌ها نزدیک است به‌عنوان مثال تأکید آنتونیو گرامشی بر مسئله فرهنگ به‌عنوان یکی از فرایندهای اساسی شکل‌بندی جوامع و نظام‌های سیاسی و تأکید او بر هژمونی گفتمانی (رضایت) در مقابل مفهوم سلطه از جمله قرائت‌هایی است که می‌تواند با نظریه‌های شکل‌دهنده به انقلاب اسلامی سازگار باشد. گرامشی در نظریه خود از دو مفهوم و شیوه تجلی خاص کنترل اجتماعی یعنی زور و خشونت در مقابل مفهوم رضایت سخن به میان آورده است و بر این باور است که هژمونی گفتمانی فرایندی است که از طریق رهبری اخلاقی و فکری انجام می‌شود و بر اساس آن طبقه‌ای به مدد کنترل باورهای عامه و جهان‌بینی آن‌ها، یعنی از طریق کنترل فرهنگ، اقتدار خود را بر سایر طبقات اعمال می‌کند. در فرایند وقوع مبارزات انقلاب اسلامی به‌خصوص از سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۷ بر اساس نظرات رهبران انقلاب اسلامی، بیداری و خودآگاهی توده‌ها و پذیرش گفتمانی انقلاب در میان طبقات مختلف جامعه از اصول اولیه تفکر انقلابی‌گری بوده است و این سبک مبارزه (تلاش برای هژمونی گفتمانی) بر هر نوع سبک مبارزه دیگری به‌خصوص از نوع خشونت‌آمیز آن ارجحیت داشته است. هدف انقلاب اسلامی همانند مکتب انتقادی تغییر در محیط موجود بود و همان‌گونه که اشاره شد بر اساس دیدگاه‌های رهبران انقلاب و صاحب‌نظران آن، این تغییر و دگرگونی در مرحله اول از راه تحول در افکار و اذهان پیگیری می‌شد و حاملان اصلی اندیشه انقلاب اسلامی ایران با برگزیدن رویکرد فرهنگی در همه اوضاع و احوال به دنبال تحول در افکار از راه افزایش آگاهی‌ها بودند (ارجمندی و حق‌گو، ص. ۱۱۵). بر اساس دیدگاه‌های رهبران انقلاب اسلامی بعد از بهره‌گیری از رویکردهای اصلاحی و نرم و خودآگاهی توده‌هاست که می‌توان از سایر سازوکارهای انقلابی همانند تشکیل هسته‌های مقاومت، تشکیل حزب جهانی مستضعفین، حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش و اسلامی، صدور انقلاب، پیگیری راهبرد نه شرقی- نه غربی و ... سخن به میان آورد (قربانی، شیخ‌نشین و محمودی کیا، ۱۳۹۶، ص. ۱۱۲).

از سوی دیگر در لایه‌های جهان‌بینی - گفتمان نظریات رهبران انقلاب اسلامی ایران همواره انتقاد از هژمونی فرهنگی غرب، شی‌وارگی انسان مدرن و بالطبع کالایی شدن فرهنگ و چیرگی فرهنگ غربی و مهم‌تر از همه مادی‌گرایی و نقد فرهنگ غرب به علت فاصله گرفتن از معنویت، اخلاق و دین و همچنین نقد اصول فایده‌گرایانه در همه حوزه‌ها بیش از دیگر مفاهیم مورد توجه قرار گرفته است (نوریخس و سلطانیان؛ ۱۳۸۹، صص. ۱۴۸-۱۴۳). با این وجود انتقاد فرهنگی انقلاب اسلامی را نمی‌توان با نظریه‌های انتقادی مکتب فرانکفورت و یا پساتجددگرایان که به نوعی به روبنا بودن فرهنگ معتقد بودند یکسان انگاشت در واقع انقلاب اسلامی ایران یک نوع ستیز مبنایی با اصول فکری و فرهنگی غرب یعنی سکولاریسم، غرب محوری و مدرنیزاسیون از نوع سرمایه‌داری آن بود که سعی داشت خود را به عنوان جریان اصلی تاریخ به ملت‌ها تحمیل کند. تضاد نهفته در بطن گفتمانی انقلاب اسلامی با مدرنیته غربی تفاوت ماهوی و اساسی با تضادهای تعریف‌شده در نظام‌های مارکسیستی با غرب داشت و این تفاوت بر خواسته از خاستگاه تاریخی و دینی آن بود. گفتمان فرهنگی غالب انقلاب اسلامی ایران از متن اجتماعی و سیاسی جامعه ایران و خواسته‌های تاریخی ملت شکل گرفته بود و در آرمان‌ها و انگاره‌های تاریخی ایرانیان ریشه داشت که در شعار محوری انقلاب «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» تجلی پیدا کرده بود و در سیاست فرهنگی آن حاکمیت بینش توحیدی، اصالت ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی و استقلال‌خواهی فرهنگی از اصول شناخته‌شده آن به شمار می‌آمد.

۸۱

با وجود آن که انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی در بسیاری از حوزه‌های نظری دارای اشتراکاتی در سطح ظاهری گفتمانی هستند اما به علت تفاوت در اصول و جهان‌بینی‌های دو مکتب نمی‌توان آن‌ها را به طور مطلق با یکدیگر برابر دانست از جمله مباحث فرا نظری که هم در بین صاحب‌نظران مکتب انتقادی و هم گفتمان نظریه‌پردازان انقلاب ایران دارای اشتراکات ظاهری است می‌توان به لزوم نقد پوزیتیویسم، قائل بودن دو مکتب به سوژگی انسان (فاعل شناسا) - با وجود اختلاف در قرار گرفتن اراده انسان در طول اراده الهی در اندیشه رهبران انقلاب اسلامی - نقد علم مدرن، لزوم باور به تغییر بنیادین جامعه و... است اما آنچه که این دو مکتب را از هم متمایز می‌کند اهدافی است که هریک از آن‌ها از طرح این مفاهیم تعقیب می‌کنند. جهان‌بینی و آرمان‌شهری که انقلاب اسلامی با نقد مفاهیم دنیای مدرن به دنبال آن

است شکل بخشیدن به یک زندگی دینی عزت‌مدار با تکیه بر اسلام بازخوانی شده است که با احیای هویت فرهنگی مسلمانان، توانایی ایجاد یک جامعه سالم و پویا را برای آن‌ها به ارمغان آورد. در حالی که نظریه انتقادی آنچه که در حوزه روشنفکری ارگانیک به دنبال تحقق آن است ساخت جامعه‌ای حداکثر مبتنی بر عقل محوری و اومانیسیم بدون دخالت ایدئولوژی‌های دینی است در حالی که بهره‌گیری از آموزه‌های دینی و وحیانی یکی از مبانی اصلی نظریه انقلاب اسلامی در ساخت جامعه و حکمرانی شایسته است. در جمع‌بندی این بخش می‌توان گفت علیرغم ادعاها و شعارهای تقریباً یکسانی که مکتب انتقادی و انقلاب اسلامی ایران در حوزه فرا نظریه با یکدیگر دارند اما آنچه که مانع از آن می‌شود تا رابطه حداکثری و مستقیمی بین این دو با یکدیگر برقرار کرد تفاوت در جهان‌بینی، اصول، اهداف و گفتمان‌های آن‌ها با یکدیگر است.

### ۲-۳. نقد نظریه‌های روابط بین‌الملل در انقلاب اسلامی ایران

فهم نظریه انقلاب اسلامی بر اساس نظریه‌های رایج جامعه‌شناسی انقلاب‌ها یک امر دشوار است و به همین دلیل است که بسیاری از نظریه‌پردازان انقلاب‌ها از پدیده انقلاب اسلامی به‌عنوان تولد نسل چهارم نظریه‌های انقلاب‌ها یاد کرده‌اند (خرمشاد، ۱۳۸۳، صص. ۸۷-۸۶)؛ در واقع انقلاب اسلامی علاوه بر آن‌که خود به چالشی علیه نظریه‌پردازی‌های انقلاب‌ها تبدیل شده (نوربخش، ۱۳۸۷: ۲۳۸) بلکه در حوزه فرهنگی و نظریه‌پردازی در نظام بین‌الملل نیز تأثیرگذار بوده است. انقلاب اسلامی در حوزه نظریه‌پردازی، هیچ‌یک از نظریه‌های فرهنگی حاکم بر نظام بین‌الملل را نپذیرفته و خود نظریه‌ای مستقل در این خصوص ارائه داده است. پدیده انقلاب اسلامی در روابط بین‌الملل، مفهوم‌پردازی و نظریه‌های جدیدی در این حوزه برانگیخته است و با احیای اسلام سیاسی و بازگشت دین به عرصه سیاست و مناسبات بین‌المللی در گام اول نظریه‌های جریان اصلی (واقع‌گرایی، نواقع‌گرایی و...) را به چالش کشیده است (دهقانی فیروزآبادی، صص. ۳۶-۳۳). همچنین در حوزه فرا نظری انقلاب اسلامی توانسته است با طرح ایجاد نظام جمهوری اسلامی و ظهور و بروز فرهنگ اسلامی به‌عنوان یک فرهنگ جدید در برابر الگوهای فرهنگی مسلط در نظام بین‌الملل به‌نقد و مقابله با جریان

مدرنیته پرداخته است (هینس، ص. ۴۱۲). گفتمان سازی اسلامی در حوزه نهادی و حقوقی در سطح ساختارهای بین‌المللی و نظام بین‌الملل، نقد جهانی‌شدن و بازگشت دین به عرصه سیاست و روابط بین‌الملل، هویت بخشی به مسلمانان و غیریت بخشی به غرب «مرکزیت زدایی از آن»، به‌نوعی مقاومت و ستیز در مقابل مدرنیسم به سبک غربی پرداخته (نوربخش و سلطانیان، صص. ۱۴۰-۱۳۵) و با تضعیف و تزلزل گفتمان سکولاریسم در روابط بین‌الملل، تحولی بنیادین که ماهیت روابط بین‌الملل سکولار را پس از استقرار و شکل‌گیری نظم پسا وستفالیایی را با چالش‌های بنیادین مواجهه ساخته است به وجود آورده است و به تعبیر فوکو انقلاب اسلامی را شاید بتوان «نخستین قیام بزرگ بر ضد نظام‌های جهانی؛ مدرن‌ترین و دیوانه‌ترین شورش» (فوکو، ۱۳۷۷، ص. ۱۶۵) علیه نظام‌های سیاسی و روابط بین‌الملل و دنیای متجدد به شمار آورد.

انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان یک تحول برجسته در سیاست داخلی کشورها، به لحاظ نظری با اصول و مفروضه‌های نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل تعارض دارد. نظریه واقع‌گرایی که بر جدایی سیاست داخلی از سیاست خارجی کشورها تأکید دارد و منکر آن است که انقلاب‌ها بتوانند سیاست خارجی را تحت تأثیر خود قرار دهند و انقلاب‌ها و آرمان‌های انقلابی را فاقد تأثیر چندان بر روابط بین‌الملل و نظام بین‌الملل می‌داند در تضاد با نظریه‌ها و اهداف انقلاب اسلامی در روابط بین‌الملل و نظام بین‌الملل قرار می‌گیرد. نواقع‌گرایی نیز با اصالت بخشیدن به ساختار نظام بین‌الملل به معنای چگونگی توزیع قدرت بین بازیگران دولتی، نقش مستقلى برای کارگزاران قائل نیست و در خوش‌بینانه‌ترین حالت چریک‌های انقلابی جنگ‌های داخلی را می‌برند نه جنگ‌های بین‌المللی و جنگ‌های داخلی نمی‌توانند موازنه قوای جهانی را بر هم بزنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹، صص. ۱۶-۱۴). در مقابل بر اساس دیدگاه رهبران انقلاب اسلامی روابط بین‌الملل صرفاً به روابط میان دولت‌ها محدود نمی‌شود و ملت‌ها کارگزاران اصلی روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند بنابراین دولت‌ها به تبع ملت‌ها و در راستای منافع و مصالح آن‌ها معنا و مفهوم می‌یابند. در واقع انقلاب اسلامی به نقش‌آفرینی کارگزاران و نیروهایی فراتر از نظام بین‌الملل موجود که در آن تنها بازیگران رسمی (دولت-ها) به کنشگری می‌پردازند باور دارد و با به چالش کشیدن ساختار قوام‌یافته دولت‌محور و قدرت‌محور حاصل از نظم وستفالیایی سعی دارد تا با گفتمان سازی در سطح نظام بین‌الملل، نظم عادلانه بین‌المللی را برقرار سازد. راه‌حل و وجوه اشتراک نظر انقلاب اسلامی و مکتب

انتقادی در این حوزه، شکل‌گیری اجتماع بزرگ‌تری به نام اجتماع جهانی است و مهم‌ترین مانع شکل‌گیری این اجتماع جهانی هم حاکمیت قرائت‌های دولت‌محور از روابط بین‌الملل است (ارجمندی و حق‌گو، ۱۳۹۰، ص. ۱۱۷). نظریه‌های لیبرالی روابط بین‌الملل هم مانند (صلح دموکراتیک و نهادگرایی نو لیبرال) با وجود آنکه نقش مستقلی برای ارزش‌ها و هنجارها در روابط بین‌الملل قائل شده‌اند ولی از آنجایی که صرفاً و انحصاراً بر ارزش‌ها و هنجارهای لیبرالی به‌عنوان عوامل ثبات‌بخش در نظام بین‌الملل تأکید دارند نمی‌توانند نظریه اسلام سیاسی برگرفته‌شده از انقلاب اسلامی را در کنار خود پذیرا باشند. حتی مکتب انگلیسی که در حد واسط دو نظریه لیبرالیسم و رئالیسم است و تلاش دارد تا اصول و مفروضه‌های این دو پارادایم را جمع کند در تبیین و ظهور اسلام سیاسی در روابط بین‌الملل با مشکل روبرو است چون از نظر اندیشمندان مکتب انگلیسی، جامعه بین‌المللی بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای مشترک جهانی استوار است و این مسئله در تضاد با نظریه اسلام سیاسی که خود حامل ارزش‌ها و هنجارهای خاصی است قرار می‌گیرد. سایر نظریات دیگر همانند نظریات مارکسیستی روابط بین‌الملل و یا نظریات متأخر همانند پست‌مدرنیسم یا سازه‌نگاری (تأکید این نظریه بر ساختارهای اجتماعی و غیرمادی بشر و اجتماع انسانی در مقابل ماهیت استعلایی و الهی اسلام) با توجه به هستی‌شناسی مادی آن‌ها و عدم تعریف نقش و جایگاه برای مذهب به‌طور عام و اسلام از نوع خاص آن، در تعارض با انقلاب اسلامی و ایدئولوژی ناشی از آن در نظام بین‌الملل قرار می‌گیرند.

۸۴

در جمع‌بندی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران با اهداف نظریه انتقادی در نقد نظریه‌های روابط بین‌الملل می‌توان گفت که بین این دو نگاه در نقد نظریه‌های روابط بین‌الملل همسویی وجود دارد. هم انقلاب اسلامی ایران و هم مکتب انتقادی در خصوص نقد گفتمان‌های مسلط نظری در روابط بین‌الملل، نقد واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی و هم از نظریات دولت‌محور و قدرت‌محور اشتراک دیدگاه دارند اما آنچه که پدیده انقلاب اسلامی را از نظریه مکتب انتقادی در این حوزه متمایز می‌کند این است که مکتب انتقادی فرانکفورت هم علیرغم نقد پروژه روشنگری و مدرنیته در تأمین آرمان‌های بشر از طریق علم ابزاری، علم تجربی و فناوری، ماهیتی سکولار دارد و قائل به جدایی دین از سیاست بین‌الملل است.

### ۳-۳. انقلاب اسلامی ایران و تحول در نظام بین‌الملل

در خصوص توضیح بدیل انقلاب اسلامی از روابط بین‌الملل در تطبیق با نظریه انتقادی چند نکته حائز اهمیت است مسئله اول نقد تحولات جهانی شدن و هژمونی بین‌المللی است. بر این اساس وقوع انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان پدیده‌ای نوین در نظام بین‌الملل، سیاست‌های جهانی را با مسائل جدیدی مواجه ساخت. در واقع پدیده انقلاب اسلامی که مبانی، ماهیت، سرشت و اهداف آن نشأت گرفته از دین مبین اسلام است و در چارچوب هیچ‌یک از قالب‌ها و معیارهای متعارف سیاسی جهان خصوصاً نظام دوقطبی نمی‌توانست مورد تحلیل قرار بگیرد در عین حال به علت بهره‌گیری از دین، ارزش‌ها، هنجارها و ابزارها و تعریف اهداف فرا مادی برای خود، یکی از موانع اصلی جهانی‌شدن به معنای پذیرش مطلق گفتمان لیبرالیسم در سطح جهانی به شمار می‌رود (ملکوتیان، ۱۳۸۷، ص. ۸۵). انقلاب اسلامی ایران بلوک‌بندی‌ها، اتحادها و نظام دوقطبی که طی سال‌های طولانی در سطح جهان و نظام بین‌الملل تثبیت شده بود را در هم‌ریخت و با وجود رقابت، شکاف و تضاد عمیقی که بین دو بلوک شرق و غرب حاکم بود و شرایط سازش‌ناپذیری که بین آن‌ها وجود داشت را وادار به سازش و اتخاذ موضع واحد در برابر این پدیده سیاسی جدید نمود و تحولات عمده‌ای را در مسائل مختلف جهان به دنبال آورد. بعد از فروپاشی نظام دوقطبی و طرح نظام سلسله‌مراتبی و به‌عبارت‌دیگر نظام تک‌قطبی، انقلاب اسلامی همچنان موضع آشتی‌ناپذیر خود را با نظام‌های ظالمانه‌ای حفظ کرد (محمدی، ۱۳۷۷، ص. ۱۹۲). یکی از مبانی و جهت‌گیری‌های اصلی انقلاب اسلامی ایران که از اصل استکبارستیزی و سلطه‌ستیزی آن نشئت می‌گیرد، مقابله نمایان و نمادین با نظام تک‌قطبی و هژمونیک است. اولین گام در راه مقابله با نظام هژمونیک نیز آشکار ساختن ماهیت ناعادلانه، غیرطبیعی و نامشروع آن است (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۸۸، ص. ۱۹۱). انقلاب اسلامی ایران بر اساس اندیشه حضرت امام خمینی «ره»، اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های موجود و مسلط در نظام بین‌الملل یعنی نظام دوقطبی را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهد و نظام دوقطبی را به‌وسیله ارائه ایدئولوژی اسلامی خود، طرد و ایدئولوژی کمونیسم و کاپیتالیسم را نیز با چالش جدی روبه‌رو می‌سازد و اندیشه، ایدئولوژی و الگوی سیاسی جدیدی را با عنوان «اسلام سیاسی و انقلابی» وارد عرصه روابط بین‌الملل نمود که بر اساس آن نظامی مطلوب است که در آن، قدرت به‌طور متوازن بین ملت‌ها و دولت‌ها توزیع شده است از این جهت اصول و الگوهای

رفتاری انقلاب اسلامی ایران در صحنه بین‌المللی هم در برگیرنده مسئولیت انسانی، جهانی بودن و جهان‌گرایی، منافع انسانی و ضد هژمونی و اتحادیه هژمونی‌گرای است.

مسئله مهم دیگر در حوزه بدیل‌سازی انقلاب اسلامی ایران از نظام بین‌الملل شکل‌دهی به جامعه مدنی در سطح جهانی و شکل‌گیری جهانی متنوع و کثرت‌گراست. انقلاب اسلامی ایران پدیده‌ای تاریخی است که به وسیله ساختارهای اجتماعی درون ذهنی یا مشترکی همچون هنجارها، ارزش‌ها، ایده‌ها، تصورها، زبان، گفتمان و برداشت‌های مشترک شکل گرفته و بر اساس عقلانیت ارتباطی که سازوکار متقاعد کردن و احترام جمعی و اجتماعی در مقابل تسلط و کنترل افراد و ابزارها است عمل می‌کند. رفتارهای جمهوری اسلامی را می‌توان بر اساس منطق مسئولیت تحلیل کرد (Dehghani Firouz Abadi, 2005, p. 7-8)؛ که اصلی‌ترین و مهم‌ترین هدف دولت در جمهوری اسلامی ایران زمینه‌سازی تحقق رشد معنوی و گسترش عدالت ابتدا در داخل بعد برای تمامی مسلمانان و در مرحله نهایی برای تمام جامعه بشری در سطح جهان است. آنچه در ادبیات و آموزه‌های انقلاب اسلامی بر آن تأکید می‌شود خارج شدن از نفع شخصی و اهمیت یافتن نفع جمعی و محاسبه سود و زیان در چارچوب نظم و خیر اجتماعی است، به گونه‌ای که نفع فردی در پرتو نفع جمعی تأمین می‌شود. آموزه‌های انقلاب اسلامی بر اجتماعی بودن انسان تأکید دارد زیرا آن را امری فطری می‌داند. از دیدگاه علامه طباطبایی اجتماع انسانی مثل سایر امور روحی ادراکی انسانی، پیوسته همگام با کمالات مادی و معنوی او به سوی کمال می‌رود آنچه مسلم است اسلام در عرصه‌ی بین‌المللی از ابتدا، نگرش فراگیری به جامعه انسانی به عنوان یک اجتماع جهانی داشته است که در آن همه انسان‌ها به صورت مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر زندگی کنند و در پی نفع و خیر جمعی باشند (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص. ۸). تا از بروز اختلافات و کشمکش‌های ناشی از دولت ملت‌گرایی و پیگیری منافع شخصی و مادی صرف به عنوان مهم‌ترین عامل این کشمکش‌ها دوری شود. بر اساس آموزه‌های اسلام هر آنچه که در جهان وجود داشته و دارد در جهت سعادت بشر و در راستای به کمال رساندن همه انسان‌هاست و انقلاب اسلامی نیز با رویکرد اسلامی خود، ملت‌ها را کارگزار اصلی روابط بین‌الملل محسوب و دولت‌ها هم در راستای خدمت به ملت‌ها و در جهت منافع و مصالح آن‌ها معنی و مفهوم می‌یابند؛ انقلاب اسلامی با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآن امت را جایگزین دولت در ساختار پوزیتیویستی نموده که ابتدا امت اسلامی شکل گرفته

و به دنبال توسعه آن امت جهانی واحد اسلامی تأسیس خواهد شد و متناسب با امت اسلامی و امت جهانی نیز مبانی عقیدتی را در ابتدا جایگزین معیارهای مادی، فیزیکی، نژاد، قومیت و وطن در تقسیم‌بندی مرزها و مرزبندی‌های جدید می‌نماید که در نهایت هم با ایجاد امت واحد جهانی این مرزهای عقیدتی هم برداشته می‌شود. بر همین اساس جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی خود رویکرد انتقادی نسبت به وضع موجود که مبتنی بر ثبات دولت و ملت است دارد و به دنبال جایگزینی نظم اسلامی برای آن هستند و این به معنی فراتر رفتن از ملت است و همچنین به‌عنوان هدف بلندمدت جمهوری اسلامی ایران در پی ایجاد جامعه جهانی اسلامی است که این برگرفته از ماهیت اسلامی و جهانی بودن اسلام و انقلاب اسلامی و دسترسی به اسلام برای تمام بشر است (امام خمینی، ۱۳۷۹، صص ۲۲۴-۲۲۵).

مسئله مهم دیگر که از وجوه اشتراکی دو گفتمان نظریه انتقادی و انقلاب اسلامی در خصوص بدیل سازی از نظام بین‌الملل است تأکید هر دو به مسئله سلطه زدایی از ساختارها و رهایی بخشی است. از مهم‌ترین اصول و اهداف جمهوری اسلامی ایران و سیاست خارجی آن که ناشی از فرهنگ سیاسی اسلام است نفی هرگونه سلطه‌گری، سلطه‌جویی، استعمار و بهره‌کشی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی توسط اقلیت محدودی زورگو و نفع طلب بر خیل عظیم توده‌های محروم است که هسته اصلی نظام بین‌المللی مبتنی بر سلطه و زور را فراهم می‌کنند. فرهنگ اسلامی هرگونه سلطه‌جویی را که باعث دور شدن انسان‌ها از حقوقشان به‌خصوص حق و تکلیف بندگی خداوند می‌شود، نفی می‌کند. انسان‌ها در فرهنگ اسلامی باید جز در برابر خداوند در برابر دیگر سلطه جویان خضوع نکنند. این عمل می‌تواند داخلی باشد؛ به همان طریق که یک عده دیکتاتور و زورگو بر ملت‌های محروم تحت سلطه خود حاکمیت داشته، آن‌ها را تحت فشار و ظلم قرار دهند و همچنین، می‌تواند بین‌المللی باشد؛ بدین معنی که دولت یا کشوری، سایر ملت‌ها را استثمار و به استضعاف بکشاند که نمونه بارز آن اعمال سیاست‌های استعمار گونه و امپریالیستی قدرت‌های بزرگ شرق و غرب در جهان است امروزه در فرهنگ سیاسی دنیا، واژگانی نظیر استعمار و امپریالیسم نیز در رساندن مفهوم ذکر شده به کار می‌روند (کوهکن، ۱۳۹۸، ص. ۳۱۳)؛ بنابراین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که مبتنی بر سیاست رهایی بخشی است و از سیاست‌های قدرت محور رئالیسم و منفعت محور نئولیبرالیسم متفاوت است؛ چرا که فراتر از محدودیت‌های دولت ملت به دنبال

ایجاد جامعه‌ای سیاسی اخلاقی است که شامل کل بشریت و سرکوب و یا رد جریان‌های اصلی و دور از بررسی‌های قدرت، منافع و کنترل است؛ بنابراین مبتنی بر اخلاق مسئولیت است که خواستار رستگاری کل بشریت است، تلاش برای دستیابی به یک سیستم بین‌المللی و نظم عاری از هژمون، سرکوب، تناقض و بی‌عدالتی نه تنها نیازمند اجتماع مبتنی بر گفت‌وگو اخلاقی است بلکه نیازمند سیاست خارجی رهایی‌بخش به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر و اهداف اصلی است که به‌طور جدی در تضاد با سیستم هژمونی و نظم موجود است (Dehghani Firouz Abadi, 2005, p.p.10-11).

نگاه جهان‌شمول جمهوری اسلامی ایران باعث شده است که اندیشه رهایی بشر و سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود بداند، این آرمان در اندیشه جمهوری اسلامی به بهترین نحو در اصل ۱۵۴ قانون اساسی بازتاب یافته است. بند شانزدهم، اصل سوم به تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان می‌پردازد. اصل ۱۵۲ نیز سیاست خارجی ایران را مبتنی بر دفاع از حقوق همه مسلمانان و روابط صلح‌آمیز متقابل، سعادت خواهی برای کل جامعه بشری، دفاع از حقوق استقلال‌طلبانه و آزادی خواهانه مردم جهان و حمایت از مبارزات حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان می‌داند.

#### ۴-۳. انقلاب اسلامی ایران و توضیح بدیل از روابط بین‌الملل

بر اساس ایده‌ها و آموزه‌های انقلاب اسلامی ایران می‌توان گفت که این انقلاب، به لحاظ ماهیتی یک حرکت ضد استعماری و ضد ساختاری در نظام بین‌الملل بوده و در آن برهه زمانی نوعی واکنش به ساختار نظام بین‌الملل دوقطبی و تلاش برای ایجاد تغییر و تحول در نحوه توزیع قدرت در میان بازیگران به شمار می‌آید به همین جهت بود که واکنش نظام بین‌الملل را برانگیخته بود و محدودیت‌های ساختاری و عملی بسیاری به آن در قالب نظام‌های تحریمی تحمیل شد. خصلت گفتمانی و نیروی برآمده از انقلاب، تأکید بر تغییر و تحول در ساختارها و فرایندهای بین‌المللی و امتناع از خصلت‌های محافظه‌کارانه در جهت حفظ وضع موجود بود (جوادی ارجمند و حق گو، ۱۳۹۰، صص. ۱۱۰-۱۰۵)؛ درحالی‌که نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل (واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی) تمام توان خود را برای توجیه ثبات نظم بین‌المللی و

کنترل نیروهای مخالف نظم موجود صرف می‌کردند بر اساس آموزه‌های انقلاب اسلامی ایران، حفظ وضع موجود عین بی‌ثباتی است و یکی از مهم‌ترین علل بروز خشونت‌ها و ناآرامی‌های در صحنه بین‌المللی، ناشی از سیاست قدرت و بازی قدرت‌های بزرگ در چارچوب نظریه مرکز-پیرامون برای اعمال سلطه بر ملت‌های محروم و همچنین تعمیق روابط وابستگی میان کشورهای پیشرفته و جهان سوم یا در حال رشد است. (دهشیری، ۱۳۷۹، ص. ۲۶۸)؛ درحالی‌که مفاهیم اصلی نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل مفاهیمی همانند دولت‌محوری، قدرت‌محوری، امنیت، اصل خودیاری و... شکل می‌داد دال مرکزی گفتمان انقلاب اسلامی در حوزه سیاست بین‌الملل را مفهوم «عدالت» تشکیل داده بود. عدالت‌خواهی و عدالت‌گستری علاوه بر آن که اساس، بنیان و روح تمامی ادیان دینی و نحل‌های عرفانی و فلسفی است از مفاهیم بنیادین اندیشه و عمل سیاسی حضرت امام خمینی «ره» به‌عنوان معمار و صاحب نظریه اصلی انقلاب اسلامی به‌شمار می‌آید. حضرت امام «ره» اهداف اصلی انقلاب اسلامی را ایجاد قسط و عدل، گسترش عدالت فردی و اجتماعی، جلوگیری از ظلم، فساد و جور، ایجاد حکومت قانون و اجرای قوانین بر اساس معیار عدل می‌داند (همان، ص. ۵۱) حتی از نظر ایشان عدالت یک مسئله فراگیر و ضروری برای همه ملت‌ها بوده و صلحی که به بشریت نوید می‌دهد بر پایه عدالت تعریف شده است (امام خمینی، ۱۳۵۸، ص. ۸)؛ گرچه صاحب‌نظران نظریه‌های انتقادی و پسامدرن هم بر مفهوم عدالت و برابری در نظام بین‌الملل را مورد توجه قرار داده‌اند و در پی ساختن نظریه رقیب و جایگزین نظریات جریان اصلی هستند (Burchill, 1995, p.102)؛ اما تأکید انقلاب اسلامی بر اهمیت مفهوم عدالت از آن جهت است که انقلاب اسلامی ایران وضعیت فعلی نظام بین‌الملل را ناشی از سلطه ساختارهای نظام بین‌الملل مدرن و بسط نظام سرمایه‌داری جهانی می‌داند که با سلطه بر منابع قدرت و ثروت جهانی، به‌طور فزاینده‌ای فاصله میان کشورهای صنعتی و قدرتمند را با کشورهای فقیر و درحال توسعه افزایش دهد. هم انقلاب اسلامی ایران و هم مکتب انتقادی در وجود بی‌عدالتی در شرایط کنونی نظام بین‌الملل هیچ تردیدی ندارند و پایان دادن به ازخودبیگانگی، بی‌عدالتی، استثمار و حاکمیت خشونت‌گرایانه و سلطه طلبانه نظام بین‌الملل و دست یافتن به راهی نو برای تعامل واحدهای نظام بین‌الملل، دغدغه مشترک انقلاب اسلامی و مکتب انتقادی است. درحالی‌که مکتب انتقادی در پی تغییر نگرش بازیگران قدرتمند عرصه سیاست جهانی و

حتی بهره‌گیری از ظرفیت بازیگرانی است که آن‌ها را نیروهای هژمونیک و پدیدآورنده سلطه‌گری می‌داند تا شرایط موجود را تغییر دهد اما راهبرد انقلاب اسلامی در این حوزه نمی‌تواند بر اتحاد و ائتلاف و سلطه‌گر در نظام جهانی استوار گردد و لازم است طرحی نو در انداخته شود (محمدی، ۱۳۸۹، ص. ۱۱۲).

در حالی که از منظر نظریه‌پردازان جریان اصلی روابط بین‌الملل و باورمندان به آن نگرش انقلاب اسلامی به روابط بین‌الملل، یک نگرش ارزشی، ایده آلی و اخلاقی صرف است که مبانی و جهت‌گیری‌های آن به شدت هنجاری بوده و قابل انطباق با وضعیت واقعی و کنونی نظام بین‌الملل نیست و مجالی برای طرح و تحقق بخشیدن به ایده‌هایی نظیر برابری، عدالت-خواهی بین‌المللی، مساوات و توجه به حقوق ملت‌ها و دولت‌های تحت ستم وجود ندارد و در عمل بحث کردن از ویژگی‌ها و خصصت‌های سیاست الهی - انسانی، با سیاست قدرت نهادینه‌شده موجود همخوانی ندارد و از سوی دیگر بازیگران مسلط و طرفدار وضع موجود بر نظام بین‌الملل هم به طرق مختلف، موانع و محدودیت‌هایی را بر سر راه انقلاب اسلامی ایجاد کرده‌اند اما باین وجود از دیدگاه انقلاب اسلامی، دولت‌ها و ملت‌ها این امکان را دارند تا در مسیر ایجاد جامعه جهانی و حکومت جهانی (اجتماع جهان و طنانه) حرکت کنند جامعه‌ای که در دولت‌ها و ملت‌ها در درون آن مسئولیت‌پذیر بوده و دارای تعهدات اخلاقی، حقوقی و انسانی هستند و برای رسیدن به هر هدفی امکان به کارگیری قدرت وجود ندارد چرا که قدرت در چارچوب مقررات جهانی که از طریق قواعد دینی و انسانی تنظیم شده است اعمال می‌گردد. در رهیافت گفتمانی انقلاب اسلامی و به تعبیری اجتماع جهان و طنانه آن، اعمال هر قاعده‌ای لازم است تضمین‌کننده برابری، عدالت، احترام متقابل و تأمین‌کننده سعادت همه کشورها و ملت‌ها در یک نظام جهانی واحد باشد (ستوده آرانی، ۱۳۸۶، صص. ۱۵۵-۱۵۰)؛ همین مسئله وجوه تمایز حکومت جهانی مورد انتظار آموزه‌های انقلاب اسلامی با سایر مکاتب همانند نظریه انتقادی است.

یکی از مفاهیم مشترکی که هم نظریه انتقادی و هم انقلاب اسلامی بر آن اجماع نظر دارند مسئله کارگزاران انسانی و نقش آن‌ها در فرایند تحول در نظام بین‌الملل است. برخلاف نظریه‌های ساختاری و واقع‌گرایی که دولت‌ها را تنها بازیگر محیط بین‌المللی و تنها پیشران تغییر این محیط می‌دانند هم صاحب‌نظران نظریه انتقادی و هم نظریه انقلاب اسلامی به نوعی ملت‌ها و

نیروهای اجتماعی را نیروی تحول و تغییر ساز در جامعه و سطح بین‌المللی به شمار می‌آورند. ایده مرکزی انقلاب اسلامی در این حوزه مبتنی بر این گزاره است که دولت‌ها و ملت‌ها دو روی یک سکه برای تغییر در محیط بین‌المللی هستند بنابراین نگرش جداسازی ملت‌ها بر اساس مرزهای جغرافیایی و مفهوم حاکمیت به معنی نظم و استغالی آن به هیچ‌وجه نمی‌تواند به تغییر وضع موجود کمک کند و نیاز به بازتعریف تمام مفاهیم روابط بین‌الملل در عرصه نظریه‌پردازی وجود دارد. نگاهی به تحولات فناورانه و صنعتی بیانگر آن است که هم‌اکنون بیش از هر زمان دیگر به علت شکل‌گیری رابطه بین‌الذاتانی در میان اعضای جامعه جهانی، زمینه‌ها و بسترهای لازم برای پیدایش و شکل‌گیری اجتماع جهان وطنانه بر مبنای تفکر و اندیشه اجتماعی وجود دارد و جمع واحدی را شکل بدهند (طالبی آرانی و اکبری کریم‌آبادی، ۱۳۹۷، صص. ۶۸-۶۴).

### نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی مباحث پژوهش و بررسی تطبیقی انقلاب اسلامی ایران با مکتب انتقادی فرانکفورت ذکر چند نکته ضروری است که در مطالعه تطبیقی انقلاب اسلامی ایران با مکتب انتقادی نقاط مشترک فراوانی از حیث طرح مفاهیم در چهار حوزه مباحث فرا نظری، نقد نظریه‌های روابط بین‌الملل، امکان تحول در نظام بین‌الملل و ارائه بدیل از نظام بین‌الملل وجود دارد. این اشتراکات لفظی در مفاهیمی همانند تغییر در نظام بین‌الملل، نفی ساختارهای موجود، رهایی بخشی و ضد هژمون‌گرایی، آزادی و صلح‌طلبی، عدالت جهانی و ... تا اندازه‌ای است که بسیاری از پژوهشگران این دو گفتمان را بدیلی از یکدیگر می‌دانند و در تعدادی از پژوهش‌هایی که در زبان فارسی در این حوزه به نگارش درآمده‌اند سعی کرده‌اند تا با برگزیدن یک دیدگاه تقلیل‌گرایانه مفاهیم انقلاب اسلامی را به هر نحو ممکن با مفاهیم مکتب انتقادی سازگار نشان دهند و این تصور را القاء کنند که انقلاب اسلامی نسخه‌ای عملی از مکتب انتقادی فرانکفورت در نظام بین‌الملل بوده است.

این در حالی است که دقت نظر در مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی انقلاب اسلامی ایران و مکتب انتقادی ما را به این نکته برجسته رهنمون می‌سازد

که با دو گفتمان مجزا از یکدیگر و با مبانی نظری مستقل مواجه هستیم که این مفاهیم مشترک جز در لفظ نمی‌توانند اشتراک ماهوی و معنایی همسانی با یکدیگر داشته باشند. با وجود آنکه مکتب انتقادی به نقد معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پارادایم پوزیتیویستی در مباحث نظری می‌پردازد اما با این وجود بدیل آن کماکان بر گرفته از ماهیت علم مدرن و تطور علمی با مبانی سکولاریستی است و خارج از روندهای تعریف‌شده و پذیرفته‌شده غربی در حوزه معرفت‌شناسی نظریه جدیدی را مطرح نمی‌سازد در حالی که بر اساس فرهنگ و تفکر اسلامی که انقلاب اسلامی ایران نماد عینیت‌بخشی به آن است چهار منبع بنیادی وحی، عقل، تجربه و شهود برای فهم و ادراک انسان و جوامع انسانی پذیرفته‌شده است. انقلاب اسلامی که برگرفته از فرهنگ اصیل اسلام است در حوزه معرفت‌شناسی به شناخت حداکثری و شالوده‌انگاری برای دانش به صورت مطلق معتقد است و این دانش کامل در نزد خداوند متعال است.

مکتب انتقادی گرچه در حوزه کارگزاری و فاعلیت انسانی برای تغییر و تحول اهمیت ویژه‌ای قائل است و از این لحاظ به مبانی گفتمانی انقلاب اسلامی نزدیک می‌شود اما با این وجود به علت جهان‌بینی و اهداف متفاوتی که مکتب انتقادی و انقلاب اسلامی در پیش می‌گیرند نمی‌توان قرائت‌های آن‌ها را از این مسئله همسان پنداشت. بر اساس تعالیم اسلامی که انقلاب اسلامی ایران نیز به صورت حداکثری از آن بهره برده است هویت، سعادت و آرمان انسان در اسلام در مسیر خدا و اراده او تعریف‌شده است و هدف‌های انسان در حوزه‌های دنیوی و اخروی در چارچوب دین بنا می‌شود. فلسفه آفرینش انسان، فرستادن پیامبران و نزول کتب آسمانی برای دست‌یابی انسان به سعادت و رستگاری حقیقی است از این منظر انسان مدنظر انقلاب اسلامی انسانی است که دارای کرامت ذاتی، روح خدایی، صاحب‌اختیار خویش و قابل رشد و تعالی معنوی است و همه تلاش‌های انسان در حیات دنیوی در جهت نیل به سعادت و رضای خداوند است در حالی که نظریه انتقادی در نگاه اندیشمندان و صاحب‌نظران آن همانند هابرماس یک انسان تک‌ساختی است و دین و معنویت نقشی در کمال دنیوی و تک‌بعدی او ندارد. علیرغم اینکه مکتب انتقادی به بازگشت اخلاق و نگاه هنجاری به نظام بین‌الملل باور دارد اما این بدان معنا نیست که صاحب‌نظران این مکتب برای دین و مذهب نقشی قائل هستند بلکه آن‌ها دین را یکی از ابزارهای سلطه و سرکوب می‌دانند که لازم است از مناسبات اجتماعی افراد و جوامع کنار گذاشته شود.

در سایر مفاهیم و مقولات نیز به مفاهیم مدنظر مکتب انتقادی با مفاهیم مدنظر انقلاب اسلامی اشتراکاتی از جهت لفظی وجود دارد اما به لحاظ ماهویی هر یک از آنها دارای بار معنایی متفاوتی هستند و یکسان پنداشتن آنها گرفتار شدن در دام نگاه تقلیل گرایانه‌ای خواهد بود که به آن اشاره گردید. به عنوان مثال مفهوم رهایی بخشی و آزادی بر اساس دیدگاه مکتب انتقادی، حرکتی در جهت کسب اراده و آزادی فردی به منظور ساخت جهان حقیقی خود و تسلط بر سرنوشت خویش است و در این نوع نگاه مکتب انتقادی با مکتب لیبرالیسم کاملاً هم‌نوا می‌شود. در حالی که بر اساس قرائت انقلاب اسلامی فرد در راستای اراده خالق خود (خداوند متعال) است که حق اعمال اراده کامل را دارد و از این منظر آزادی به معنای رها شدن از قیدوبند بردگی و اطاعت غیر خدا تعریف می‌شود. در قرائت انقلاب اسلامی مفهوم رهایی و آزادی معنوی بر آزادی اجتماعی مدنظر مکتب انتقادی تقدم دارد. در نگاه مکتب انتقادی منظور از اراده و آزادی همان تمایل و میل انسان‌هاست (ایازی، ۱۳۷۸: ۷۲)؛ در حالی که در فرهنگ اسلامی که انقلاب اسلامی داعیه‌دار آن است آزادی یک کمال و ارزش انسانی است که ریشه در خلقت انسان دارد و ناظر بر خارج شدن فرد و اجتماع از مناسبات خارجی ناعادلانه‌ای است که انسان را از شناخت حقیقی محروم کرده است.

مفهوم دیگری که به لحاظ لفظی بین انقلاب اسلامی و مکتب انتقادی دارای اشتراک است مفهوم و معنای صلح است. صلح در مکتب انتقادی به معنای فقدان جنگ است و ناظر بر حالتی است که از طریق و شیوه‌های مختلف از وقوع جنگ جلوگیری به عمل آورد در مقابل بر اساس اهداف انقلاب اسلامی و دیدگاه رهبران آن، صلح به معنای همزیستی و سازشی است که با تکیه بر نام خدا و در جهت قسط، عدالت اجتماعی و امنیت عمومی به وجود می‌آید. با وجود اینکه اسلام در روابط خارجی‌اش، اصل را بر همزیستی مسالمت‌آمیز قرار داده است (سجادی، ۱۳۸۱: ۹۷)؛ اما صرف خودداری از جنگ به هر طریق و قیمتی مطلوب این گفتمان نیست و اسلام برای رسیدن به صلح عادلانه، مبارزه با ظلم را هم تجویز کرده است در واقع سه مفهوم و موضوع محوری «صلح»، «عدالت» و «جهاد» در نظریه روابط بین‌الملل اسلامی در کنار همدیگر دیده شده است. حتی در مفهوم نظام سلطه که از مفاهیم مشترک و پرکاربرد انقلاب اسلامی و مکتب انتقادی است به لحاظ معنایی تفاوت‌هایی وجود دارد. معیار سلطه در مکتب انتقادی، اقتصاد و ساختارهای اقتصادی سرمایه‌دارانه است که توانسته است با

رقم زدن روابط شمال ثروتمند و جنوب فقیر، اجتماع بین‌المللی را تحت انقیاد خود در آورد و مبنای سلطه‌گری اقتصاد است؛ اما در رویکرد انقلاب اسلامی معیار تشخیص سلطه، مدل خیر و شر است که خود این مدل ریشه در مفاهیم حق و باطل دارد و حتی شیوه برخورد با نظام سلطه هم لازم است برمدار حق و خیر قرار گیرد. از نگاه رهبران انقلاب اسلامی علم و اقتصاد صرفاً ابزار سلطه‌گری به شمار می‌آیند.

نکته پایانی که لازم است در تطبیق انقلاب اسلامی با مکتب انتقادی در نظام بین‌الملل مورد توجه قرار گیرد عدم اکتفا به شباهت‌های لفظی و شعاری آن‌ها در ظاهر است. برای تطبیق این دو با یکدیگر لازم است از سطح ظاهری مفاهیم و مقولات عبور کرد و در سطوح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مفاهیم و گزاره‌های مطرح‌شده در مکتب انتقادی و انقلاب اسلامی تدقیق نمود. مقایسه تطبیقی انقلاب اسلامی با مکتب انتقادی مکتب فرانکفورت ما را به این نکته رهنمون می‌کند که در گفتمان انقلاب اسلامی ایران به علت تقدم فطرت بر غریزه، دین‌محوری و شریعت‌نگری در ساخت معنایی نظریه نظام‌سازی اسلامی در داخل و در توصیف منطق روابط بین‌الملل و حتی در تجویز راه‌حل‌های مطلوب معطوف به آسیب‌شناسی مسئله باوجود شباهت‌های گفتاری و لفظی اما افتراق حقیقی وجود دارد. درعین حال تفاوت در مبنای آزادی فردی، حدود و ثغور اراده فرد، معیار شناسی سلطه، چگونگی رهایی، ایجابی بودن مفاهیم صلح و خشونت، چگونگی مقابله با سلطه‌گری و... از جمله مسائل مورد اختلافی است که سبب عدم تقارن این دو گفتمان می‌شود؛ و می‌توان گفت بیشترین اختلافات ماهوی و معنایی انقلاب اسلامی با مکتب انتقادی در مباحث فرا نظری آن‌هاست و بیشترین همگرایی در حوزه نقد نظریه‌های روابط بین‌الملل و امکان تحول در نظام بین‌الملل است هرچند در حوزه این اشتراکات هم به لحاظ معنایی اختلافات اساسی وجود دارد.

۹۴

## ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.

مشارکت نویسندگان: نویسندگان به تنهایی تمام مقاله را نوشته‌اند.

تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسندگان در این مقاله هیچ گونه تعارض منافی وجود ندارد.  
تعهد کپی‌رایت: طبق تعهد نویسندگان حق کپی‌رایت رعایت شده است.

## منابع

- ایازی، سید محمدعلی (۱۳۷۸). **رابطه دین و آزادی**. تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر.
- جوادی ارجمند، محمدجعفر و جواد حق‌گو (۱۳۹۰). «عدالت جهانی در اندیشه امام خمینی و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل». فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی. (۸)، صص ۹۳-۱۱۸.
- چیت فروش، سجاده؛ اسلامی و حامد اسلامی (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی مقولات نظام بین‌الملل از دیدگاه امام خمینی ره و نظریه انتقادی»، دو فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، ۳(۱) صص ۱۱۷-۱۳۲.
- خمینی، روح اله (۱۳۷۹). **صحیفه نور**. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۷۹). **درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۷۹). ، **درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی**. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۸). «گفتمان عدالت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران». معرفت سیاسی، (۱). صص ۱۵۷-۱۹۳.
- رسولی ثانی آبادی، الهام و حامد بیات مختاری (۱۳۹۵). «واکاوی صدور انقلاب اسلامی ایران: در پرتو نظریه انتقادی»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی ایران، ۶(۲۱)، صص ۶۹-۸۶.
- ستوده آرانی، محمد. (۱۳۸۶). «انقلاب اسلامی و نظریه‌های روابط بین‌الملل». علوم اجتماعی: مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۱۱(۲)، صص ۱۳۲-۱۵۱.

- سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۱). «دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام». مجله علوم سیاسی، ۵ (۱۹). صص ۱۹۱-۲۱۴.
- طالبی آرانی، روح اله و نورالدین اکبری کریم آبادی (۱۳۹۷). «انقلاب اسلامی و تحول مفهوم صلح: ماهیت، اهداف و مصادیق». فصلنامه جریان شناسی دینی معرفتی در عرصه بین الملل، (۱۹)، صص ۵۱-۷۲.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۷). «روابط اجتماعی در اسلام». تهران: آستان قدس رضوی.
- فوکو، میشل (۱۳۷۷). «ایرانی‌ها چه رؤیایی در سردارند؟». مترجم حسین معصومی همدانی. تهران: انتشارات هرمس.
- قربانی شیخ‌نشین، ارسلان و محمد محمودی کیا (۱۳۹۶). «بررسی مفهوم رهایی بخشی از نظر امام خمینی<sup>(س)</sup> و نظریه انتقادی روابط بین الملل». پژوهشنامه متین، ۱۹ (۷۴). صص ۱۰۱-۱۲۷.
- کوهکن، علیرضا (۱۳۹۸). «مقایسه مفاهیم کلیدی نظریه انتقادی و نظریه اسلامی روابط بین الملل». مجموعه مقالات کنگره بین المللی علوم انسانی اسلامی ۳ (۴)، صص ۲۹۹-۳۲۱.
- محمدی، منوچهر (۱۳۷۷). «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران». تهران: نشر دادگستر.
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۹). «آینده نظام بین الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران». تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۱). «تحول در نظریه‌های روابط بین الملل». تهران، انتشارات سمت.
- ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۷). «بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سیر نظریه پردازان». تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- نوربخش، یونس (۱۳۸۷). «کالبدشکافی انقلاب اسلامی ایران». قم: نشر معارف اسلامی.

- نوربخش، یونس و صدیقه سلطانیان (۱۳۹۸). «گفتمان فرهنگی دو انقلاب و تأثیرات آن‌ها در عرصه بین‌الملل (انقلاب اسلامی ایران و انقلاب فرانسه)». پژوهشنامه متین، ۱۲ (۴۹)، صص ۱۲۵-۱۵۱.
- هینس، جف (۱۳۸۱). **بازیگران مذهبی فراملی و سیاست بین‌الملل، دین، جهانی‌شدن و فرهنگ سیاسی در جهان سوم**. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- یزدانی، عنایت‌اله؛ داریوش قاسمی و صفی‌الله شاه قلعه (۱۳۹۰)، «انقلاب اسلامی ایران، نظام بین‌الملل و نظریه انتقادی». دوفصلنامه دانش سیاسی، ۱۴ (۲). صص ۲۰۵-۲۲۸.
- خرمشاد، محمدمباقر (۱۳۸۳). «بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های انقلاب: تولد و شکل‌گیری نسل چهارم تئوری‌های انقلاب»، مجله جامعه‌شناسی ایران، ۵ (۳)، صص ۸۶-۱۲۳.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹). «تأثیر انقلاب اسلامی بر نظریه‌های روابط بین‌الملل»، فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، ۷ (۲۰) صص ۴۰-۱۱.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۵). «درآمدی بر نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست، ۳ (۴) صص ۹-۱۶.

- Bolanos, Paolo. 2013. What is Critical Theory. **Mabini review/polytechnic university of the Philippines** 2 (1): 1-19.
- Burchill, Scott and link later, Andrew and other (1995) **Theories of International Relations**, New York, Mac Milan press LTD.
- Dehghan Firouz Abadi, jalal. 2008. Emancipation Foreign Policy: Critical Theory and Islamic Republic of Iran's Foreign Policy. **The Iranian Journal of International Affair**. 3: 1-26.
- Habermas, Jurgen. 1990. **Moral Consciousness and Communicative Action**. London: Cambridge, Polity Press.

- Linklater, Andrew. 2007. **Critical Theory and World Politics: Citizenship, sovereignty and humanity.** London: Routledge.
- Moolakkattu, Jon. 2009. Robert. W. Cox and Critical Theory of International Relation. **International Studies** 46 (4): 439-456.
- Cox, M. (2002) **The Continuing Story of Another Death Foretold: The Radical Theory and the New International Relations.**" In Harvey and Brecher, eds.
- Linklater(1997) "Neorealism in Theory and Practice." In Booth and Smith, eds.
- Shapcott, R. (2001) **Justice, Community and Dialogue in International Relations,** Cambridge: Cambridge University Press.
- Cox, Robert (1983), "**Gramsci, Hegemony and International Relations: An Essay in Method**", Millennium: Journal of International Studies, no. 12.
- Cox, Robert (1981), "**Social forces, states and world orders: beyond international relationstheory**", Millennium: Journal of International Studies, no. 10.
- Cox, Robert W. (1993), **Gramsci; Hegemony and International Relations: An Essay in Method,** Cambridge University Press.